

به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد

مصاحبه با هوشنگ کشاورز صدر

رادیو پیام آزادی - سوئیس، پیرامون کودتای ۲۸ مرداد، مصاحبه ای با آقایان "باقر مومنی"، "پرویز بابائی" و "هوشنگ کشاورز صدر" انجام داده است. متن مصاحبه با آقای باقر مومنی در شماره ۱۴۷ نشریه اتحاد کار به چاپ رسید و متن دو مصاحبه دیگر در این شماره اتحاد کار به نظر شما می رسد. صدای این مصاحبه در سایت انترنت سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران قابل دسترسی است.

تشکیل می شود که صورت مذاکرات آن پیش من هست. تنها بگویم که قانون ایالات و ولایات از این مجلس می گذرد که نزدیک به سیصد ماده دارد. قانون اساسی آن صد و هفت یا هشت ماده دارد. یعنی می بینید با چه کوششی نظم به جامعه می دهد که این نظم اداره کننده جامعه باشد. خب این نتایج خیلی بزرگی هم می توانسته در برداشته باشد. بعد از مشروطیت ۳ کودتا داشتیم، تا به امروز. البته امروز نوع دیگری است، حکومت آقای خمینی و اعوان و انصار نوع دیگری است که می توان در جلسه دیگری صحبت کرد.

ولی پس از مشروطه ما ۳ کودتا داشتیم: یکی کودتای محمدعلیشاه بود. که وقتی محمدعلیشاه دید مجلس تشکیل شده و دیگر او اختیاراتش تمام شده، توپ و شار و فرمانده روسی و قزاق ها ریختند جلوی مجلس، که من اصلاً مکمل نمی کنم کلام را، که خودش قضیه مفصلی است آن یکسال مشروطه. توصیه من این است که همه کتاب صورت مجلس اول را نگاه کنند. این یک کودتا شد و در حقیقت حقوق مکتسبه مردم به وسیله پادشاه وقت یعنی محمدعلیشاه نادیده گرفته شد و قطع شد. حکومتی که به وسیله مردم به کار افتاده بود قطع شد و دو مرتبه اراده فردی حاکم شد. یعنی مردم حقوقی داشتند، این حقوق سلب شد. مردم طلبکار شدند و دولت بدهکار. این طلبکاری و بدهکاری یک نتیجه ای به دنبال خود می آورد. این منازعه بزرگی را در همان دوره آغاز کرد که منجر به استقرار مجدد مجلس و فتح تهران و خلع پادشاه شد. پس این مطالبات و در حقیقت نقض حقوق مردم، نقض حقی است که آنها را طلبکار می کند و بعد این دوره طلبکاری ممکن است مکتون بماند و بعد ممکن است به منازعه ای تبدیل شود که این منازعه می تواند انقلاب باشد. می تواند نوع دیگری از حوادث باشد. دوره محمدعلیشاه به این شکل گذشت.

- آقای هوشنگ کشاورز صدر، معلم و پژوهشگر سابق دانشگاه تهران، اکنون ۲۸ سال است که به عنوان پناهنده سیاسی در خارج از کشور بسر می برد. آقای کشاورز صدر، خود یکی از شاهدان کودتای ۲۸ مرداد و پدر ایشان آخرین استاندار دکتر مصدق در اصفهان بوده است. خانواده آقای صدر یک خانواده سیاسی بوده که به دنبال کودتا و رویدادهای پس از آن، این خانواده به نوعی از هم پاشید.

آقای کشاورز، امروز ۲۸ مرداد است، روزی که کودتای آمریکایی شاه و دربار و هواداران دربار رخ داد. شما این کودتا را چگونه می بینید و اصولاً چرا یک کودتا رخ می دهد و به خصوص چرایی کودتای ۲۸ مرداد به نظر شما کدام است؟

- سؤال خیلی سنجیده ای است. کودتا مقوله ای است جدید. مربوط به دورانی است که مردم صاحب حقوقی می شوند. اگر ما بخواهیم به منشا آن نگاه کنیم، بنده تاریخ ایران را به دو بخش تقسیم می کنم. و یک ممیزی می گذارم: انقلاب مشروطه و تمام تاریخ گذشته ایران. چرا که بعد از انقلاب مشروطه یک تغییر کیفی بزرگ در جامعه ایران رخ می دهد و در اوایل قرن بیستم، مردم ایران صاحب حقوق اجتماعی می شوند. حال آنکه قبل از انقلاب مشروطه چنین حقی را نداشتند. پادشاه در حقیقت قدرت مطلقه بود و در کنار او یک نهاد دیگر؛ شریعت و شریعتمدار. تا سالهای سال بعد از اعراب، این قضیه بود. به ویژه بعد از صفویه، که اینها قدرت اصلی را تشکیل می دادند و در جامعه عمل می کردند. انسان ایرانی، انسان رعیت بود. یعنی در حقیقت وقتی خواجه نظام الملک می گوید: ملک و رعیت همه سلطان راست، یعنی از بالا تا پایین همه نوکر پادشاهند و پادشاه هر تصمیمی برای او بگیرد، باید مجری آن باشد. بعد از مشروطه این قاعده برهم خورد و انسان صاحب حقوق شد.

بعد از فرمان مشروطه، بلافاصله مجلس اول

۱۹ سال ما حکومتی داشتیم که در آن اراده مردم در حقیقت مرعی بود. از ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۵. قبل از ۱۹۲۵ کودتای دیگری رخ داد که بعد منجر به سلطنت رضاشاه شد. آن کودتایی بود که به وسیله ایشان، دویزیون قزاق و با موافقت و همکاری دولت انگلیس در ایران اتفاق افتاد. البته این نیز خود دلایل بسیاری دارد که من از ذکر آن دلایل در این جلسه خودداری می کنم، چرا که دیگر وقتی نخواهیم داشت. پس گذرا رد می شوم. در ۱۹۲۵ تا جنگ جهانی دوم یعنی ۱۳۲۰، ما در حقیقت در قالب مشروطه، نوعی از اراده فردی حاکم داشتیم. ظرف مشروطه بود، ولی مظلوف مشروطه نبود. اراده مردم حاکم نبود، اراده فردی حاکم بود. چنانکه مکرر خود رضاشاه گفته بود. یعنی یکبار در جواب مخبرالسلطنه هدایت یا در جواب فرزین در سالها ۱۳۱۰ یا ۱۱ که شرایط کشور هم خیلی آرام شده بود و گفته بود که الان دیگر بهتر است در کشور احزابی داشته باشیم و از این قبیل حرف ها، رضاشاه به استناد نوشته آقا مخبرالسلطنه هدایت که ۶ سال نخست وزیر ایشان بودند، صریح می گویند که نه آقا، همه کشورهای دنیا انواع و اقسام حکومتهایی دارند. اینجا حکومت، حکومت یکنفره است.

ما مشروطه داشته ایم و حالا این وقایع دارد اتفاق می افتد. پس زیر این پرده، زیر جامعه، این "سونامی" - این راه هم ما تازه یادگرفتیم - یک حرکت و یک موجی هست. با اینکه من منکر پاره ای از خدمات رضاشاه نمی توانم بشوم. بله، تمرکز درست کرد، بسیار درست است. یک نظم و نسقی پیدا شد. بسیار درست است. ولی خب اینها بعد از هر تحولی مثل یک انقلاب پیش می آید. ایشان اینها را خیلی زود جمع و جور کرد. خیلی درست است. ولی ایشان یک چیز را متوقف کرد و آن در حقیقت کیفیت مشروطه بود. یعنی با نقض آزادی، با جلوگیری و راه بندان آزادی، در حقیقت تحول تاریخی جامعه دچار اشکال شد. این ادامه پیدا کرد تا شهریور ۲۰. در شهریور ۲۰ به محض اینکه ایشان افتاد، دیدیم که چه عکس العمل هایی در جامعه رخ داد. این عکس العمل ها از مقابله های سخت و برخورد ها در نقاط مختلف ایران شروع شد و رسید تا تشکیل احزاب. سرپوش اختناق برداشته شده بود. جامعه مثل فنر پرید. انواع و اقسام احزاب درست شد. این هم باز جواب آن بود. یعنی جامعه شروع کرد به ترمیم آن جریان گذشته و تولید آینده. اشکال هر کودتا و جریانی که جامعه را متوقف می کند این است که بعد جامعه مجبور به ترمیم است و در مقابل آن دو وظیفه وجود دارد: یک ترمیم و یک تولید. < صفحه ۸

صفحه ۷ <

بعد از شهریور ۲۰ در حقیقت مطالبات مردم هم در زمینه حقوق اجتماعی و سیاسی داخلی بود، هم به دلیل استبداد و به یغما رفتن سرمایه‌های ملی آنها. مثلاً قرار داد ۱۹۳۳ برای مدت طولانی مردم را زیر اسارت شرکت نفت قرار داد. پولی که از آن درمی‌آمد، چیزی که به ما می‌رسید، اگر اشتباه نکنم، ششصد هزار لیره پولی بود که ما از شرکت نفت می‌گرفتیم. و این در مقابل منافعی که خزانه‌داری انگلیس برده بود، هیچ بود. خب نیروی چپ پیدا شد. نیروهای ملی پیدا شدند. جنبشی پیدا شد. و در این دوره یکی از مسائل جنبش ملی شدن نفت بود. جنبش ملی شدن نفت در حقیقت شاید بشود گفت زمینه اصلی کودتای ۲۸ مرداد بود. این کودتا باید با تأسف بگویم که منجر به حوادثی شد. سالهای سال، باز تحول تاریخی دوره مشروطه راه‌انداز شد. این را به آن خاطر عرض می‌کنم که نوعی دیکتاتوری مدرن به روی کار آمده بود که همه خاطرشان هست. در حقیقت از حزب رستاخیز، مسائل حکومت فردی، یک چیزهایی مرعی بود. باز می‌گویم در قالب مشروطه. ولی باز تحول تاریخی بود که به دلیل فقدان آزادی‌ها و به دلیل اینکه جنبش روشنفکری ایران امکان رشد و گسترش نداشت، به خاطر اینکه تا رشد و گسترش پیدا کند با مسائل سیاسی مرتبط می‌شود و شاه مکرر گفته بود: همه حق کارهای اجتماعی دارند ولی سیاست موقوف، سیاست مربوط می‌شود به حزب رستاخیز، مثلاً. خب اینها باز جامعه ایران را انباشت از مطالبات کرد و در حقیقت این مطالبات پیش‌رفت و پیش‌رفت و با تأسف به جایی رسید که یک نهاد عقب مانده قدیمی، این بار در حاصل این مطالبات، که منجر به منازعه‌ای شد و انقلاب بهمن پیش آمد، اون آمد حاکم شد و ما دچار آسیب بزرگی شدیم و می‌بینیم که الان هم گرفتار آن هستیم.

نتیجه عمده‌ای که می‌توانم از کودتای ۲۸ مرداد بگیرم، با تحولات امروزی که در دنیا مرعی است، این منجر میشود به حوادث نامطلوبی مثل انقلاب ۵۷. چرا می‌توانست منجر شود؟ برای اینکه جنبش و مردم به چه کسی می‌توانست پاسخ شریعت ساخت ایرانی با آن نظام روحانیت را بدهد؟ روشنفکران واقعی ایران می‌توانستند این کار را بکنند؟ روشنفکری که ردش کرده بود می‌توانست این پاسخ را بدهد؟ چرا او این امکان را پیدا نکرد، این بدان دلیل است که روشنفکر فضای رشد می‌خواهد. نهالی است که ریشه بسیار کوچکی دارد، با فقدان آزادی خشک می‌شود. ولی مثلاً فرض کنید نهال شریعت، بنده می‌گویم ایرانی، شریعتی که از بعد از دوره صفویه به این شکل درست می‌شود، این سابقه تاریخی دارد، هر قدر هم که خشکسالی به او بزند، این خشک نمی‌شود. پس یکی از نتایج ۲۸ مرداد این نتیجه نامطلوبی بود که من همیشه مد نظر هست. این وقایع به آن مسائل مرتبط است و البته بگویم، شاید نه صد درصد آن، ولی این قابل تأمل است. قابل تفکر است.

چطور می‌شود که اینگونه مسائل پیدا می‌شود؟ بنده به شما خیلی سهل و راحت بگویم: بعد از شهریور ۲۰ چون رضا شاه، در حقیقت به قول مخبرالسلطنه هدایت، کلاه‌ها را عوض کرده بود و زیر کلاه‌ها همچنان مانده بود، یک شرایطی توی جامعه پیدا شده بود که من فوت آقای حاج سید عبدالحسین اصفهانی را یادم است، بزرگترین دمنسترسیون که من در زندگی‌ام دیده‌ام، این بود. خب این چه مبارزه‌ای بود که شما با آخوندیسم کردید، که بلافاصله بعد از رفتن شما، چنین حرکتی صورت بگیرد. خیلی عظیم. در آن روز اگر آنها می‌خواستند، می‌توانستند یک خرده زودتر، این حکومت اسلامی را هم راه بیندازند، با آن قدرتی که آنجا وجود داشت. چون نیروی «هماوردش» که روشنفکر ایرانی‌ست توی جامعه بسیار ضعیف بود. نمی‌گویم که وجود نداشت، ضعیف بود. این ضعیف بود و این ضعیف با اطلاعات بسیاری هم همراه بود. در حقیقت جلوتر هم که آمدیم، اینجا شروع شد به جبران مافات کردن.

در دوره آقای سهیلی در ۱۳۲۶ اصلاً قانون به رسمیت شناختن مدارس مذهبی و کمک به اینها و معافیت از نظام وظیفه برای شاگردان اینها گذاشته شد. شما به کتاب مرحوم آقای صدیق اعلم رجوع کنید یا «یادگار عمر» یا «تاریخ فرهنگ ایران» او، می‌بینید که این را خیلی صریح نوشته است. وزیر اعلیحضرت هم بوده و همیشه اخلاص به خانواده پهلوی داشته، معلم بنده هم بوده. این وقایع مسائلی بود که یک به یک پیش می‌آمد. اینها را من ناشی از جلوگیری از راه تحول آرامی که مشروطه جلوی پای ما گذاشته بود می‌دانم. اگر از من بپرسید: اگر آن ۱۹ سال ادامه پیدا می‌کرد، چه می‌شد؟ من گمان ندارم که ایران تجزیه می‌شد. من فکر نمی‌کردم به بهانه اینکه ایران تجزیه می‌شود و مثلاً چهار تا خان، در این دهات و آن دهات شروع به شورش می‌کنند، یا ایران در اشغال یک تکه قوای انگلیس است، یا روس، اینها به گمان من اندک اندک مرتفع می‌شد. ما چیزی را از دست دادیم که جبران آن باز به قول مخبرالسلطنه هدایت، چرا من به ایشان استناد می‌کنم، چون که ایشان یکی از وفاداران خانواده پهلوی و سلطنت پهلوی ست و ایشان در کتابش «خطرات و خطرات» به صراحت می‌گوید: سال هفتم و هشتم سلطنت رضاشاه، یواش یواش اعتماد مردم جلب شد و ایشان یک راه دیگری را در پیش گرفت. در همان جاست که ایشان می‌گوید: کلاه‌ها عوض شد و زیر کلاه‌ها همچنان باقی ماند. تمدن بلواری راه افتاد و تمدن لابراتواری متوقف شد. این را مخبرالسلطنه می‌گوید و من به این دلیل از ایشان استناد می‌کنم که ایشان دوست این دودمان بوده‌اند. نمی‌خواهم از نوشته‌های دیگر بیاورم که ممکن است با اغراضی هم همراه باشند. عرض کنم این وقایع همانطور ادامه پیدا می‌کرد. ما یک دوره کوتاهی هم داشتیم تا رسیدیم به ترور و سوءقصد به پادشاه مملکت و این وسیله‌ای شد برای اینکه آن فضایی که داشتیم و داشت دو مرتبه برمی‌گشتیم به اصل اول مشروطه، این فضا باز ماند. مجلس مؤسسانی تشکیل شد، اختیارات اعلیحضرت را زیاد کرد. این اختیارات منجر به نوعی از خودکامی شد که این خودکامی به دلیل فضای نیمه‌بازی که کشور داشت، به یک رویارویی جدی هم منجر شد. حالا کمی جلو می‌آیم، چون مسئله منافع خارجی و ملی مردم مطرح بود، مسئله نفت مطرح شد و با طرح مسئله نفت، منازعه دولت و دربار و ایادی بزرگی که انگلستان در ایران داشت. این بحث بسیار بالا گرفت. آنها که می‌گویند، دولت مصدق، دولت مصدق بخشی از قدرت سیاسی را در اختیار داشت و کوشش او نه فقط برای نفت بود، کوشش او برای این بود که در حقیقت انقطاع مشروطه اصل را و این خلاء را پر کند و این سر را به آن اصل مرتبط بکند. یعنی اندیشه آزاد، فکر آزاد، در بخشهای دیگر عملی شود. یعنی حاکمیت مردم. خوب، این به جایی رسید که هم منافع خارجی هم منافع بسیاری از نیروهای داخلی، بویژه بعد از ۳۰ تیر که یک رفورم بزرگ در کار دولت آقای مصدق می‌شود، این واقعه اتفاق می‌افتد. یعنی موضع خیلی مشخص مشروطه واقعی بر ضد مشروطه رو در روی هم قرار می‌گیرند. یعنی برای مردم مشخص می‌شود. یک طرف آمریکا و انگلیس و همدستانشان را به همراه دارد و یک طرفش فقط مردم کوچه و بازار است. این فقط مردم کوچه و بازار است و شما حتی دهقانها را هم نمی‌توانید بگویید. می‌گویم کوچه و بازار. یعنی مردم بیشتر شهرنشین. چون در تمام طول این مدت، استبداد خاصیتش این است که مسکوت می‌گذارد، جامعه را در یکجا نگه می‌دارد و این خطرش این است که اینگونه جوامع آگاهیشان کم است و نمی‌توانند آن مشارکت را داشته باشند در حفظ حقوق خودشان.

- کودتایی علیه دکتر مصدق انجام گرفت. استراتژی‌ای که دکتر مصدق پیش گرفت ناظر بر چه خواسته‌هایی بود؟ بعد لطفاً شما به ۳۰ تیر هم اشاره کنید. چون این روزها تلاش می‌شود به دولت قوام نوعی مشروعیت و تقدس بخشیده شود؛ لطفاً به این هم اشاره‌ای بفرمایید. و چه نتیجه‌ای می‌شود از کودتای ۲۸ مرداد گرفت. < صفحه ۲۲

به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد مصاحبه با پرویز بابایی

- آقای پرویز بابایی نویسنده و عضو کانون نویسندگان و از فعالین سیاسی کشورمان هستند. آقای بابایی، امروز ۲۸ مرداد و سالروز کودتای آمریکایی شاه و دربار علیه دکتر مصدق است. خواهش می‌کنم چرایی رخداد این کودتا را شرح دهید.

- من اول مقدمه‌ای عرض می‌کنم و بعد علل و دلایل این کودتا را بیان می‌کنم.

اخیراً سلطنت طلبان اینجا یا آنجا توی مباحثی شرکت می‌کنند و در باره ۲۸ مرداد می‌گویند: اولاً این کودتا نبود. این یک عزل و نصب ساده بود که شاه مصدق را عزل کرد و زاهدی را روی کار آورد. در موقعی که مجلسی هم نبود. و اصلاً بیگانگان در اینجا نقشی نداشتند و آمریکا و انگلیسی توی کار نبود. خود ایرانیها بودند. مردم بودند. در جواب ایشان باید گفت که فرمان عزل مصدق را چطور سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی در نیمه شب ۲۴ مرداد به مصدق ابلاغ می‌کند؟ چرا قبلاً تلفن های شهر و سیم های تلفن را قطع می‌کنند و می‌روند خانه چند نفر از رهبران جبهه ملی مثل زیرک زاده و حق شناس که سرتیب ریاحی هم در همان خانه بوده ولی آن شب خانه نبوده، اینها را دستگیر می‌کنند. بعد می‌آیند خانه دکتر فاطمی و به همسر او اهانت می‌کنند. این چه فرمان عزلی است که اینها می‌گویند کودتا نبوده، نیروی گارد شاهنشاهی، زیر نظر سرهنگ نصیری که کاملاً زیر نظر شاه بود و با تانک و مسلسل نصیری این فرمان را می‌آورد و بعد آن اقدامات را می‌کند. و دوماً عنوان می‌کنند که ارتش زیر نظر خود مصدق بود و حال آنکه مصدق فقط سمت وزارت دفاع را داشت و فقط در مورد بودجه ارتش اظهار نظر می‌کرد. تمام تعویض و تغییر فرماندهان کاملاً با نظر افسرانی بود که در مقابل این ظاهراً مسئولین ارتش بودند ولی باطناً از خود شاه دستور می‌گرفتند. شبکه بزرگی از افسران و در واقع امرای بازنشسته در کشور فعال بودند و در ارتباط با سران ارتش بودند و توطئه قتل افشارپور را پایه ریزی کردند که بعداً تیرئه شدند و مقاماتی را نیز پس از کودتا گرفتند و زاهدی هم توی این جریان شرکت داشته. تازه کسان و فرماندهانی که در کنار مصدق بودند یعنی مثلاً سردار ریاحی بود که آدم مردود و ترسوئی بود و حتی زیر سؤال است

که آیا بعد از ۲۵ مرداد نقشی داشت یا نه. و سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی و سرتیپ دفتری که برادرزاده خود مصدق بود به جای سرتیپ مدبر که شنیده بودند او هم جزء کودتاچیان است. تمام نیروهای اطراف مصدق از این افسران انباشته بود.

علل کودتا که مشخص است. مصدق نفت را ملی اعلام کرده بود و پیگیر آن بود و تا آخر، سازش ناپذیر مانده بود و می‌خواست آن را به سرانجام برساند. پیشنهاد آخری که چرچیل و آیزنهاور داده بودند و بانک بین المللی داده بود، تمام را به نظر کارشناسی می‌رساند و می‌دید توسط این پیشنهادات و قراردادهای جدید، شرکت نفت سابق دارد از در دیگری وارد می‌شود. در نتیجه پیگیر مانده بود در راه ملی شدن نفت. آمریکا نظر می‌داشت، که چرچیل هم بعدها گفت که: آمریکا دارد بزرگترین سهم را بعد از کودتا از ایران می‌برد. نظر داشت و عناصری را هم در رابطه با مبارزه با شرکت سابق نفت تحریک می‌کرد. بنابراین آمریکائی ها هم دیگر نظرشان سلب شده بود که از این خون چیزی به دست بیاورند و در نتیجه بعد از ۳۰ تیر مصدق را دیگر سازش ناپذیر می‌دیدند و می‌دیدند که روز به روز عناصر انقلابی مصدق بیشتر می‌شوند. روی این اصل، اینها از اول توطئه می‌کردند ولی از بعد از ۳۰ تیر به این نتیجه رسیدند که باید یک فکر اساسی بکنند.

کودتا در ۲ مرحله صورت گرفت. یک مرحله از ۲۵ مرداد بود که شاه فرار کرد. آن فرمان عزل و نصب هم به صورت سفید امضاء و به تاریخ ۲۸ مرداد، یعنی حتی قبل از اعلام انحلال مجلس انجام شده بود. افسرانی که در گارد شاهنشاهی بودند، خبر کودتای گارد را سر شب به مصدق داده بودند. مصدق منتظر رسیدن نصیری بود و بعد دستور توقیف او را به سرتیپ ریاحی داد. از روز ۲۵ مرداد که خبر فرار شاه داده شده بود و اینکه اینها قصد کودتا داشتند، سراسر کشور به پایکوبی و شادمانی پرداختند، ولی دولتیان از عواقب این کار و اینکه این می‌تواند در آینده تدارکی برای جلوگیری از اقدامات قبلی اینها بکنند، کاملاً غافل بودند. احزاب جبهه ملی هم در واقع بدان معنی حزب نبودند، یک دار و دسته‌هایی بودند که می‌توانستند گاهی تظاهراتی راه بیندازند.

هرکدام از اینها حداکثر هزار نفر می‌توانستند جمع کنند. آمادگی برای تغییر شکل مبارزه نداشتند. نظرشان این بود که مثلاً با ارتش باز ۳۰ تیر می‌شود و مردم قیام می‌کنند.

همه احزاب در غفلت بودند و حزب توده هم که اطلاعات کودتا را در ۲۵ مرداد داده بود، بنا به اظهار رهبرانش، از فعالیت های زیرزمینی که جاسوسان آمریکایی فرانکلین روزولت و جاسوس های انتلیجنت سرویس و رشیدیان ها و مسعودی ها به صورت زیر پرده داشتند می‌کردند، بی‌خبر بودند. ضمناً در این زمینه اشتباهات خود مصدق هم قابل تذکر است. در آن شرایط برادر زاده خود را رئیس شهربانی کرد که خبر نداشت که او جزو کودتاچیان بوده، یاخبر داشت و پیگیری نکرد. فرمانداری نظامی را هم دست او داد. روز چهارشنبه ۲۸ مرداد که در واقع چاقوکش ها و اینها توی خیابانها راه افتادند، پشت سر آنها، کامیون های پاسبان ها حرکت می‌کردند. این را هم بد نیست تذکر بدهم که روز قبل، فرماندار نظامی به تمام احزاب داده بود که روز چهارشنبه توی خیابان ها نباشند.

چون ما می‌خواهیم این کسانی که می‌آیند وارد میدان می‌شوند را روشن بکنیم، این مطلب را در تأیید آن باید بگویم. روزنامه «نیروی سوم» در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد و «به سوی آینده»، روزنامه‌ای که مربوط به حزب توده بود، همان روز صبح، یک اعلامیه نوشته بودند که آن روز طرفداران نهضت از حضور در خیابان ها خودداری کنند. این در خاطرات دکتر مسعود حجازی هست که نوشته: «من عصر که از چاپخانه نیروی سوم آمدم بیرون، صبح دیدم که این اعلام در روزنامه «نیروی سوم» است و بعد فهمیدم که خلیل ملکی بوده که این اعلام را آورده». او البته این ور و آن ور اعلام کرده بود که خلیل ملکی هم در جریان کودتا شرکت داشته، ولی بعد معلوم شد که این دستوری بود که به همه احزاب داده بودند و می‌گویند منشاء آن سرتیپ ریاحی و سرهنگ اشرفی بوده‌اند که به مصدق توصیه کرده بودند که به احزاب این طور گفته شود.

- آقای بابایی، شما یکی از کسانی هستید که در آن سال ها شاید شاهد قضایا بوده‌اید.

- بله، من فعال سازمان جوانان حزب توده بوده‌ام.

- حتماً شما با من موافق هستید که دکتر مصدق یکی از چهره‌های ماندگار در تاریخ ایران است. ولی اگر ما عادت نکنیم که دیگران را فقط سیاه یا سفید ببینیم، یعنی هم نقاط قوت و هم نقاط ضعف آنها را ببینیم، می‌خواهم از شما خواهش کنم علل شکست دکتر مصدق را از این جنبه ببینیم که راهبردی که ایشان دنبال می‌کردند، آیا به موفقیت می‌رسید؟ < صفحه ۱۰

صفحه ۹

دکتر مصدق همانطور که در ۳۰ تیر و آن سالها دیده بود، بیشتر به تظاهرات توده‌ای معتقد بود و از این طریق می‌خواست توطئه‌ها را در هم بشکند. در ۲۵ مرداد شاه فرار کرده بود. همه احزاب هم شعار جمهوری می‌دادند. خود مصدق چون سیاستمدار بود، اعلام کرده بود شورای سلطنت تشکیل می‌دهیم و از طریق شورای سلطنت به شاه می‌نویسیم که آیا می‌آید یا نه. استراتژی او مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی و اینها نبود. کلاً یک فردی بود مثل نهرو و گاندی و اینها. از نظر اخلاقی هم انسانی بود و واقعاً مثل تولستوی، یعنی درویش، و صناری هم از حقوق دولتی‌اش استفاده نکرد. یعنی مخرج رفتن به آمریکا را برای دیوان عالی لاهه خودش پرداخت کرده بود. حتی داده بود چند تا قالی و فرش و قالیچه برایش ببافند که به پروفیسور رولن هدیه بدهد، آنها را هم از جیب خودش داده بود. و کلاً وقتی عنوان می‌شود که او رهبر بورژوازی ملی بود، به این معنی نبود که او خود بورژوا بود. او یک زندگی خیلی درویشانه‌ای داشت و اموالش را این ور و آن ور انفاق می‌کرد و معتقد به رسیدگی به کار محرومین بود.

این طور که مسلم است، این مرد به جنگ داخلی راقب نبود. اما این به آن معنی نیست که مصدق واگذار کرده بود. بعضی‌ها عنوان می‌کنند که مصدق می‌دانست که شکست خواهد خورد و در نتیجه واگذار کرد. اتفاقاً یواش یواش امکانات اقتصادی و اجتماعی داشت برایش پیدا می‌شد. آن مسئله تحریم نفت از طرف دولت‌ها و اینکه کشتی‌ها نمی‌توانستند بیایند، یواش یواش از این ور و آن ور کشتی‌هایی داشت پیدا می‌شد که می‌خواستند نفت بخرند. امکانات او داشت زیاد می‌شد. البته روی کار آمدن آیزنهاور و چرچیل، تا اندازه‌ای کمک کرد که وضع او نامساعد بشود. ولی به هر حال طرفدار جنگ داخلی نبود که در این حال حکومت را هم واگذار کند. تا روز ۲۷ مرداد کاملاً در اریکه قدرت بود. تمام شهر در دست او بود. تظاهرات خیابانی در همه جا بر علیه شاه بود. اما از زیر پرده کاملاً خبر نداشتند. ضمن اینکه او اشتباه روز ۲۸ مرداد که گفت طرفداران نهضت نیابند توی خیابانها و آن انتصابات نادرستی که کرد و ضعف و تردید سرتیپ ریاحی و اطرافیان ارتشی دیگرش، همه اینها کمک کرد که آنها اطلاعات کافی پیدا نکنند. سفارت آمریکا هم فعال بود، دفاتر اطلاعاتی زیادی داشت. زاهدی را از اینجا به آنجا می‌کشاندند و پنهان می‌کردند.

نقش حزب توده هم واقعاً زیر سؤال است که واقعاً در آن شرایط، با آن امکاناتی که داشت، چرا آنقدر آنجا منفعّل شد در آن جریان. البته صحبت‌های کیانوری هم هست که می‌گوید "من رفتم و از مصدق پرسیدم که آیا ما اقدام بکنیم؟ و مصدق گفت اوایل ما خودمان مسلط هستیم، بعداً هرکاری می‌خواهید بکنید". اینها همه واقعاً زیر سؤال است. هنوز مدرکی در این زمینه ارائه نشده. مدرکی که وجود دارد به شب ۲۴ مرداد که روزش ۲۵ مرداد باشد، افسران حزب توده اطلاع می‌دهند به مصدق که یک همچین قضیه‌ای هست. که سروان نصیری می‌خواهد با تانک و نفربر بیاید خانه شما. پس این را اطلاع داشتند. ولی بعد از آن دیگر مدرکی نداریم که کیانوری و یا دیگران به مصدق چیزهایی گفته باشند، یا به او اطلاعاتی داده باشند، یا از او سؤال کرده باشند. امکان دارد کیانوری با برادران بزرگی که خودش همیشه می‌گوید ما تمام مسائل مهم را باید با برادر بزرگمان در میان می‌گذاشتیم، با آنها در میان گذاشته باشد یا با رهبری خارج تماس گرفته باشد و آنها رأی او را زده باشند. به هر حال یکجوری هم بود که زمان به سرعت می‌گذشت. یعنی صبح ساعت ۹ و ۱۰ که شروع شد حمله چاقوکش‌ها در خیابان‌ها و پشتیبانی پلیس، افسران حزبی هیچ دستور عملی نداشتند. بعضی از اینها افسر تانک بودند. مثلاً محافظ زاهدی سرگرد ایروانی نامی بوده که من با خود او تماس گرفته‌ام و با او صحبت کرده‌ام. حزب امکانات زیادی داشت که می‌توانست از آنها استفاده کند. اما آیا این پیروز می‌شد یا نه؟ مورد تردید است.

به هر حال حزب اگر اقدام می‌کرد، نتایج آن خیلی بهتر بود تا نتیجه‌ای که ما از آن گرفتیم و به اصطلاح الان توی آن هستیم.

دکتر مصدق خود یک حقوقدان کاملاً آگاه بر قانون اساسی بود و اعتقاد داشت که برای اصلاحات او حتی لازم نیست بیسوادان هم رأی بدهند، یعنی در واقع روی آن تکیه نمی‌کرد و در آخرین رفراندومی که صورت گرفت، از مجموع ۲ میلیون و چهل و چهار هزار و چهارصد رأی، مصدق ۲ میلیون و چهل و سه هزار و سیصد رأی را در سراسر کشور به دست آورد. پرسش من این است که اگر بعد از رفراندوم اوضاع اینطور بود که مصدق کاملاً مسلط بود و اوضاع حکومت و مملکت در دست او بود، چطور ممکن بود که اگر ساماندهی احقاق حقوق کارگران و زنان و یا مخالفت قطعی با سلطنت صورت می‌گرفت، نمی‌توانست نیرو و سازماندهی لازم را تهیه ببیند که مقابل کودتا باشد و به این واکنش غیرقابل پیش‌بینی مردم نرسیم. من فکر می‌کنم این راهبردی که دنبال شده را باید مورد بررسی قرار داد. می‌خواستیم نظر شما را در این مورد بدانم.

البته، این را باید اضافه کرد که بعد از ۳۰ تیر بخش مهمی از جبهه ملی و نیروهای آن از مصدق جدا شدند. به رهبری همان کاشانی و بقایی و مسعود و اینها. و آنها به هر وسیله‌ای متوسل می‌شدند برای درهم‌کوبی مصدق. یعنی فعال اصلی سرنگونی دکتر مصدق شدند. اما راجع به اون لایحه‌ای که شما می‌گویید، که لایحه‌ای برای انتخابات آورده بود که بی‌سوادها در آن شرکت نکنند، اون بیشتر لایحه‌ای بود بر علیه فنودالها. اونجا می‌خواست زنان را هم در انتخابات شرکت بدهد. البته اسنادش الان هست که حوزه علمیه قم به مکه پیغام می‌دهد که نمی‌گذاریم که زنان در انتخابات شرکت کنند و این مسئله‌ای که بی‌سوادان نباشند، اینها محملی است که دکتر مصدق عنوان کرده و قصد او این است که لایحه‌ای بیاورد که زنان را در انتخابات شرکت دهد. ولی خوب دکتر مصدق عقب نشست و این لایحه را با تهدید حوزه علمیه قم کنار گذاشت. دید که ممکن است فتنه‌هایی به وجود بیاید. اما آنچه مسلم است، این مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت، به صورت مسالمت‌آمیز داشت پیش می‌رفت، یواش یواش بر می‌خورد به اقدامات غیر مسالمت‌آمیز و طبعاً باید در مقابل آن، احزاب و خود دکتر مصدق فکر می‌کردند.

دکتر مصدق برای تشکیل یک سازمان دفاعی هم اقدام نکرد. حتی به او پیشنهاد شده بود یک گارد غیرنظامی درست کند که مصدق زیر بار نرفت. به هر حال این فرایند که به این شکل شروع شده بود، به این شکل هم خاتمه پیدا می‌کرد، چون احزابی که طرفدار مصدق بودند و برای نگهداشتن به اصطلاح پیروزی‌های نهضت کوشش می‌کردند، برای تغییر شکل مبارزه آمادگی نداشتند. اراده مقاومت در رهبری‌ها نبود، حتی در رهبری حزب توده. آن موقع رهبری شوروی هم تغییر کرده بود و بعد از مرگ استالین به نظر نمی‌آید اراده کاملی برای پشتیبانی از مبارزه مسلحانه در ایران داشتند. برای همین، همانطور که خود شما هم توی صحبتتان گفتید، دیگر جز این راه دیگری نبود که پیش آمد. تنها فقط استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت نبود، بلکه دکتر مصدق داشت ریشه فساد و استبداد را در جامعه می‌زد. داشت عناصر فاسد و عناصری که می‌خواستند از امکانات استفاده بکنند برای پیشبرد مقاصد خودشون، جلوی اینها می‌ایستاد. یعنی یک راه دمکراسی باز شده بود و یواش یواش می‌رفت به سمت پیگیری و عمیق شدن و روی این اصل، دشمنان داخلی زیادی برای خود پیدا کرده بود. خوب، یک چنین حرکت و فرایندی، باید رویش فکر می‌شد و عواقب آن در نظر گرفته می‌شد. برای تغییر شکل مبارزه باید فکر می‌شد و فقط اکتفا نمی‌کردند به تظاهرات توده‌ای‌ها، یا حتی قیام ۳۰ تیر، بلکه باید بیشتر از اینها به فکر می‌افتادند.

این کاملاً محرز است که نیروهای خارجی و به خصوص شخص روزولت دست داشتند که شاه به صراحت می‌گوید: آقای فرانکلین روزولت "من پادشاهی و تخت حکومت را اول به خدا و دوم به شخص شما بدهکارم." < صفحه ۲۲